



عدم تنافی علم ائمه (ع) به شهادت خود با آیه ولاتلقوا بأیدیکم الی التهلکة

مسأله حجیت علم و لنگر قطع یک مسأله عقلی و برهانی است و قضایای عقلیه قابل استثناء نمی‌باشند در هر جا و هر زمان، زیرا حقیقت علم کشف از واقع است و واقع در ظروف مختلف و شرائط گوناگون که تغییر نمی‌کند.

مسأله حجیت علم و لنگر قطع یک مسأله عقلی و برهانی است و قضایای عقلیه قابل استثناء نمی‌باشند در هر جا و هر زمان، زیرا حقیقت علم کشف از واقع است و واقع در ظروف مختلف و شرائط گوناگون که تغییر نمی‌کند.

به گزارش خبرنگار مهر، چگونه با وجود حجیت و الزام قطع بر متابعت، انسان می‌تواند علم و قطع خود را نادیده بگیرد و توجهی بدان ننماید و امور خود را به دست تقدیر بسپارد؟ از نقطه نظر بیان نقلی آن قدر از رسول خدا و سایر ائمه (علیهم الصلوة و السلام) اخبار و روایات مختلف در باره علم غیب امام (علیه السلام) وارد شده است که حتی از حد توان نیز فراتر رفته است و هر کدام از حضرات معصومین (علیهم السلام) در مسأله علم به عالم غیب و ظهور تمامی اشیاء در نفس امام (علیه السلام) بیاناتی صریح و روشن دارند. حال آیا این علم به خصوص علم ائمه (علیهم السلام) به زمان و مکان شهادت خود با مفاد آیه «ولاتلقوا بأیدیکم الی التهلکة» از نقطه نظر شرعی و عقلی تنافی دارد؟

آیت الله سید محمد محسن حسینی طهرانی (فرزند علامه طهرانی) از اساتید سطوح عالی حوزه علمیه، در کتاب «افق وحی: نقد نظریه دکتر سروش درباره وحی» چنین پاسخ می‌دهد: از آنجا که امام (علیه السلام) و غیر او از اولیای الهی دارای علم به وقایع و حوادث آینده‌اند و علم حجیت ذاتی داشته و عالم به آن موظف و مکلف به متابعت آن می‌باشد، چرا و به چه دلیل و ملاحظه‌ای آنان به این علم ترتیب اثر نمی‌دادند و خود را از وقوع حوادثی که برایشان خطری ایجاد می‌نمود محفوظ نمی‌داشته‌اند؟ و مگر آیه شریفه نمی‌فرماید: «لاتلقوا بأیدیکم الی التهلکة: با دست خویش خود را به هلاکت می‌اندازید.» (۱)

چرا با وجود اخبار امیرالمؤمنین (علیه السلام) از واقعه شب نوزدهم و شهادت خود به دست ابن ملجم اقدامی در جلوگیری از این واقعه نمودند و چرا در آن شب به مسجد برای اداء نماز رفتند؟ (۲) و چرا امام حسن مجتبی (علیه السلام) با وجود علم و اطلاع بر نیت پلید جعده عیال خود و وجود سم در شیر از آن احتراز نکردند (۳) و چرا سیدالشهدا (علیه السلام) با وجود اخبار از وقایع عاشوراء که حتی تا شب آخر این خبرها و بیان وقایع ادامه داشت در صدد جلوگیری از آن برنیامدند و آن فجایع و مصائب اتفاق افتاد؟ (۴) و چرا امام رضا علیه السلام با اطلاع قبلی از نیت مأمون و حتی اخبار آن به بعضی از موالیان خود اقدام به خوردن آن انگور زهرآلود نمودند؟ (۵) و همین طور این سؤالات نسبت به اولیای الهی و عرفاء بالله نیز وارد خواهد بود. حال جمع بین این دو مسأله چگونه است و چگونه با وجود حجیت و الزام قطع بر متابعت، انسان می‌تواند علم و قطع خود را نادیده بگیرد و توجهی بدان ننماید و امور خود را به دست تقدیر بسپارد؟

پاسخ این سؤال این است که ما در حجیت قطع و علم بحث و اشکالی نداریم و به طور کلی مسأله حجیت علم و قطع یک مسأله عقلی و برهانی است و قضایای عقلیه قابل استثناء نمی‌باشند در هر جا و هر زمان، زیرا حقیقت علم کشف از واقع است و واقع در ظروف مختلف و شرائط گوناگون که تغییر نمی‌کند آنچه که بر حسب شرائط و مقارنات دستخوش تحول و تغییر می‌شود امور اعتباری و استحسانات عرفیه و ملاکات شرعیه است که دائماً در حال تحول‌اند. چنانچه ملاک در حرمت شرب خمر وجود فساد و افساد در شرائط و ظروف عادی است اما در صورت تبدیل شرائط و احتمال خطر مرگ آن ملاک جای خود را به مراعات نفس و حفظ آن از هلاکت در شریعت می‌دهد و ملاک متأخر موجب رفع حرمت و اباحه شرب بلکه وجوب آن می‌شود. بنابراین نفس علم به وجود خمر موجب حرمت نمی‌شود بلکه وجود ملاک حرمت در این شرب از ناحیه شارع معتبر شده است و به واسطه علم به خمر آن ملاک تنجز پیدا می‌کند.

نفس اطلاع بر خطر موجب وجوب احتراز نمی‌شود

حال به این نکته می‌رسیم که آیا نفس اطلاع بر یک خطر موجب وجوب احتراز از آن است و به هر نحو باید انسان از مواجهه با آن خطر پرهیز کند یا اینکه به جهت وجود ملاک در این قضیه شارع مقدس احتراز از هلاکت و خطر را واجب گردانیده است. به تعبیر دیگر سؤالی که در اینجا مطرح است این است که اگر از ناحیه شارع حکم به وجوب حفظ نفس و دوری از هلاکت و اضرار بر بدن نبود و افراد از نقطه نظر شرعی هیچ الزامی بر حفظ نفس نداشتند باز این ملاک که موجب وجوب احتراز است وجود داشت یا خیر؟ قطعاً پاسخ منفی است، زیرا با ترخیص شارع در وقوع هلاکت دیگر چه ملاکی برای پرهیز باقی می‌ماند و مکلف در این حال به چه الزامی موظف به حفظ و حراست از خود می‌باشد.

لذا ما می‌بینیم همین قتل نفس چه به صورت خودکشی یا کشتن غیر که از ناحیه شارع حرام و از گناهان موبقه کبیره شمرده شده است برای دفاع از کیان اسلام واجب خواهد شد، و یا اگر جان امام علیه السلام در معرض خطر قرار گیرد حفظ جان او ولو به قیمت کشته شدن انسان واجب است، چرا؟ چون در اینجا آن ملاک که هلاکت نفس است به ملاک دیگر که تجرد و تقرب انسان به حضرت حق است تغییر پیدا می‌کند. و با تغییر ملاک حکم از حرمت به وجوب متحول می‌شود.

در ملاک قبلی آنچه موجب حرمت و احتراز بود هلاکت بود، هلاکت یعنی نیستی، یعنی پوچی، یعنی بیهودگی، یعنی بوار، یعنی از دست دادن فرصت‌ها، یعنی از بین بردن استعدادها، یعنی تباهی، و در یک کلمه، یعنی نابودی نفس و روح انسان و تثبیت

خسارت و بدبختی و تهی دستی.

اما در ملاک بعد، از دست دادن جان و نفس، یعنی تحصیل رضای پروردگار، یعنی فوز و رستگاری، یعنی رسیدن به مقام تجرد و رضوان، یعنی عبور از بوادی نفس اماره و اوهام و تخیلات، یعنی پشت پا زدن به هر چه ما سوی الله است، یعنی ورود در عالم بهاء و عظمت حق، یعنی ختم پرونده به سعادت و فلاح؛ چنانچه امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «فَزْتُ وَ رَبَّ الْكَعْبَةِ» (۶) و سیدالشهدا (علیه السلام) فرمود: «إِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَلَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا» (۷)

بنابراین با تحول ملاک دیگر چه جای شک و تردید در احتمال ضرر است که انسان را ملزم به اجتناب کند. کسی که به یک بیماری مهلکی گرفتار شده است آیا برای رهایی از آن هیچ فکر می‌کند که چرا باید میلیون‌ها صرف کند و این اموال را به جیب افرادی دیگر بریزم و بی‌خود و بی‌جهت بر باد دهم؟ یا اینکه تفکر عاقلانه و خرد پسندانه اقتضا می‌کند که هر چه در راه سلامتی و بهبود سلامتی و تندرستی خرج و صرف نماید ارزش و اعتبار دارد و این یک حکم عقلی و مبنای عقلانی است و اگر چنین نکند مورد مذمت عقل و عقلاء واقع می‌شود. بنابراین چنانچه امام (علیه السلام) و یا ولی الهی و یا حتی افراد عادی به نحوی از این گونه مطالب درباره خود باخبر شدند از آنجا که این واقعه را یک تقدیر و مشیت امضاء شده از ناحیه پروردگار می‌دانند، دیگر از نقطه نظر شرعی تکلیف برداشته شده و به جای آن تکلیف و حکم دیگری جایگزین می‌شود که آن عبارت از استقبال آن حادثه و واقعه با طیب خاطر و رضایت تام و تسلیم کامل نفس است.

بنابراین اینکه وقوع در خطر چه از نظر عقلی و چه از نظر شرعی موجب وجوب پرهیز و احتراز است به جهت این است که آن باعث اتلاف و نابودی انسان و اضمحلال آن است و اما اگر موجب تحصیل رضا و مشیت الهی گردد خود عین سعادت و فلاح و رستگاری است و نه عقلاً و نه شرعاً محذوری در این اقدام نمی‌باشد.

آنکه این مردن به نزدش تهلکه است نهی لا تلقوا بگيرد او به دست (۸)

این از نقطه نظر شرعی و اما از جهت عقلی و فلسفی:

آنچه از حوادث و قضایا که در این عالم ظهور پیدا می‌کند بر اساس قانون علیت تخلف ناپذیر خواهد بود یعنی چه ما خدای متعال را مسبب اصلی و علت تام در تأثیر حوادث بدانیم یا ندانیم، هر چه که به عنوان یک واقعه در دنیا صورت می‌پذیرد قطعاً به دنبال و نتیجه یک سری علل و معلولاتی پیوسته و منسجم تحقق پیدا کرده است و آن حادثه خواهی نخواهی در صورت تحقق علت تامه یعنی آن رویداد آخر که نتیجه آن وقوع این پدیده و حادثه است به وقوع خواهد پیوست، چه ما بخواهیم یا نخواهیم.

حال اگر فردی از وقوع چنین حادثه‌ای اطلاع و علم حاصل نماید آیا می‌تواند با نفوذ و فعل خود از وقوع آن جلوگیری نماید؟ در این صورت چه فرقی بین او و شخصی که بدون اطلاع از آن حادثه بدان مبتلا می‌شود وجود دارد؟ زیرا بر فرض علم قطعی به وقوع یک حادثه اگر آن قضیه با اقدام این شخص منتفی شود پس معلوم می‌شود علم او علم نبوده است بلکه تخیل و توهم بوده است، و اگر علم آن شخص علم صحیح به معنای انکشاف واقعی یک حادثه بوده پس چگونه ممکن است خلاف آن در آینده ثابت گردد؟

اولیای الهی در این گونه موارد مثل سایر افراد نیستند که خود سالیان سال مردم را به استعداد و آمادگی برای مرگ فرا خوانند و مرگ را یک قنطره و پلی برای انتقال به عالم دیگر بدانند و با کلمات زیبا و فریبنده آنچنان در این باره سخن گویند که شنونده را گمان رود که این گوینده خود هر لحظه مشتاقانه و بی‌صبرانه در انتظار مرگ نشسته و ساعت شماری می‌کند، اما همین که عارضه‌ای برای او پیش آمد و طبیب از بیماری لاعلاج او خبر داد و برای ادامه حیاتش مهلت شش ماه را معین کرد از شدت غصه و ناراحتی چنان به هم بریزد که دنیا را بر سر خود خراب ببیند و از شدت اندوه آن مهلت شش ماهه به دو ماه تقلیل پیدا کرده زودتر از موعد مقرر رهسپار عالم آخرت شود. می‌دانید چرا؟ چون این شخص یک عمر فقط سخن گفته است و با حرف و کلام با مردم بازی کرده است و خود را برای مواجهه با این چنین روزی اصلاً و ابداً آماده نکرده است.

اشتیاق اولیای الهی به مرگ و لحظه شماری برای آن

اما اولیای بالله چون حیات خود را با وصول به مدارج فعلیت و ورود در عالم عز و عظمت حق سپری کرده‌اند برای چنین روزی لحظه شماری می‌کنند و به فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام: «و لَوْ لَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ لَهُمْ لَمْ تَسْتَقِرْ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرَفَةَ عَيْنٍ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ وَ خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ؛ و اگر نبود آن امد و مهلتی را که برایشان نوشته شده است، به اندازه یک لحظه ارواح آنها در بدن‌هایشان قرار نمی‌گرفت به جهت شوق به رضوان الهی و خوف از حساب اعمال در روز قیامت.» (۹)

به یاد دارم سه سال قبل از فوت مرحوم والد (علامه طهرانی) - که به علت کسالت قلبی در بیمارستان قائم مشهد مقدس بستری بودند و من شبانه‌روز در خدمتشان بودم روزی راجع به بعضی از مسایل پس از حیات خود سفارشات به من می‌فرمودند و چنین می‌نمود که گویا زمان ارتحال ایشان نزدیک است، از جمله مطالبی که می‌فرمودند اینکه: این مجالس صبح‌ها - اعیاد و شهادت‌های ائمه علیهم السلام - به همین کیفیت و نحوه‌ای که الآن هست باید چه در زمان حیات و چه در ممات در این منزل منعقد شود و شما بر این قضیه باید نظارت داشته باشی.

و دیگر اینکه اگر من از دنیا رفتم کسی را خبر نکنید و ارحام و آشنایان را از شهرستان‌ها به مشهد نکشانید، آنها در همان جا برای من فاتحه‌ای بخوانند کافی است و نیز مرا پائین پای حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام دفن کنید و در مرتبه بعد پشت سر حضرت و راضی نیستم بالای سر و یا مقابل امام علیه السلام دفن شوم زیرا این عمل جسارت محسوب شده و جائز نیست و در برقراری مجالس تحریم فقط سه روز مجلس قرائت قرآن و عزاداری سیدالشهدا (علیه السلام) باشد و منبری دعوت نکنید و

مراسم هفت و سال نگیرید و اربعین برای غیر سیدالشهدا (علیه السلام) اشکال دارد و مراسم سال اختصاص به چهارده معصوم دارد در اسلام توصیه به برقراری مجالس سال و به عبارت امروز سالگرد نشده است و اینها همه از بدعت ها و امور من درآوردی در مذهب و سنن است، و باید مردم آن را ترک گویند. و فرمودند: من در این کسالت به آن طرف رفتم و برگشتم و به من گفتند: چندان از عمر تو باقی نمانده است سعی کن این تألیفات را هر چه زودتر به جائی برسانی گرچه تمام نخواهد شد و نیز بعضی از امور دیگر را سفارش نمودند.

من در این هنگام قدری مکدر و اندوهگین شدم و از بیان این مطالب محزون گشتم، ایشان که متوجه حالت من شدند رو به من کردند و درحالیکه روی تخت تقریباً خوابیده بودند فرمودند: آقای سید محمد محسن، از این مطالب ناراحت شدی، تو نمی دانی من الآن چقدر خوشم و در چه نشاطی بسر می برم. و درحالی که دستشان را به سمت جلو دراز کرده بودند دوباره فرمودند: آقا جان من خوشم و این کلمه را قدری کشیدند به طوری که کاملاً آثار سرور و بهجت و انبساط از وجنات ایشان مانند آفتاب هویدا بود. و این بنده حقیر هنوز پس از گذشت هجده سال از آن واقعه لذت و حلاوت آن حالت را از یاد و خاطر نبرده ام.

آری این چنین است حال و هوای عرفاء بالله و اولیای الهی که برای حرکت به سوی دار بقاء لحظه شماری می کنند و پیک رحیل را در رسیدن لحظه موعود چون شهد و عسل در جان شیرین قرار می دهند و چون معشوق دیرین به سینه می فشردند تا هر چه زودتر اوقات فراق به لحظات روح بخش وصال مبدل گردد.

اعجاز امیر مؤمنان (علیه السلام) در تطبیق مشیت الهی با ظواهر عالم ماده بود

أمیرالمؤمنین (علیه السلام) نه تنها از واقعه شب نوزدهم مطلع بود و آن را برای بسیاری از اصحاب و اقرباء خود بیان کرده بود بلکه خود پیشاپیش آن حادثه به استقبال آن می رفت و آن را به سمت خود هدایت می نمود. (۱۰) او با آنکه قاتل خود را می شناسد و می داند که چه در زیر عباي خود پنهان کرده است به مسجد می آید و او را که به رو به زمین خوابیده است برای اداء نماز از خواب بیدار می کند و به او می گوید وقت نماز است برخیز که می دانم چه چیزی در زیر عباي خود پنهان کرده ای و چه نییتی در سر داری که از انجام آن آسمان ها و زمین به لرزه در می آید و قاتل خود را از خواب بیدار می کند و به احدی از اصحاب نمی گوید که این شخص قاتل من است او را بگیرد و حبس کنید و بکشید، چرا؟ چون او مجری مشیت و اراده الهی است نه فرار کننده از قضاء و تقدیر او. و این است معجزه علی بن ابیطالب. (۱۱)

اعجاز علی در رد شمس و کندن درب قلعه خیر و امثال اینها نبود، اعجاز علی در تطبیق مشیت الهی با ظواهر عالم ماده و شهادت و اداء تکلیف بر اساس اراده و خواست پروردگار است. و این چنین است که راه را به ما نشان می دهد و ما را به این مکتب و منهج دعوت می کند و به همین جهت است که فعل او در ابدیت اسوه و سرمشق آزادگان و رهروان طریق قرب و تجرد قرار گرفته است. اعجاز امیرالمؤمنین (ع) در امور تکوینی و انجام خرق عادت صرفاً بیانگر سلطه ولائی و نشانگر موقعیت و مقام والای امامت و ولایت بود و اضافه بر این حاصلی برای ما و روش و منهاج و حرکت ما ندارد اما آنچه مسیر ما را مستقیم و از انحراف و اعوجاج جلوگیری می کند این قضایا و مسائل صادره از او است. ما به این معجزات باید توجه کنیم و آنها را به کار بندیم تا بتوانیم پای خود را جای پای علی بگذاریم.

پی نوشتها:

۱. سوره بقره آیه ۱۹۵
۲. بیصائر الدرجات، ص ۸۸
۳. الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۴۱
۴. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۳۰
۵. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۴۵
۶. المناقب، ج ۳، ص ۳۱۲
۷. همان مصدر، ج ۴، ص ۶۸؛ لمعات الحسین علیه السلام، ص ۴۵
۸. مثنوی معنوی، دفتر سوم
۹. شرح نهج البلاغه، محمد عبده، ج ۲، ص ۱۸۵
۱۰. الخصال، ج ۲، ص ۳۶۵ و نیز بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۱۹۴
۱۱. بحار الأنوار، ج ۵، ص ۱۱۴